

۹. بر دلالت این دسته از روایات، اشکال دیگری هم وارد شده است:

«بأنه من المحتمل أن تكون الروایات ناظرة إلى النهی عمّا شاع عملا بین المجوس من قتل الشوارب و حلق اللحي كما يشهد بذلك قوله صلى الله عليه و آله و سلم في رواية علي ابن غراب: «و لا تشبّهوا بالمجوس» و في رواية أبي هريرة: «و خالفوا المجوس.»

و علی هذا فالمأمور به - في الحقيقة - مخالفة المجوس، و المحرّم هو التشبه بهم في زيّهم و قیافتهم فلا تدلّ الروایات علی حرمة حلقهما معا. بل يمكن أن يقال: إنّه إذا فرض كون الحرمة بلحاظ صدق عنوان التشبه بالمجوس كانت - بحسب الحقيقة - حکما ثانویا دائرا مدار صدق هذا العنوان فإذا زال هذا العنوان الثانوی - كما في أعصارنا - لم يكن محرما، فتدبر.»^۱

توضیح:

۱. احتمالاً کلام پیامبر ناظر به آن روزگار بوده است که یک نوع ریش و سبیل بین مردم شیوع داشته است.
۲. این در برخی روایات هم مطرح است.
۳. پس در حقیقت آنچه حرام است «تشبه به کفار» است.
۴. پس اگر فردی هم ریش و هم سبیل را بتراشد، چون تشبه نکرده است کارش حرام نیست [همان کلام مرحوم خوئی].
۵. بلکه می توان گفت که حرمت دایر مدار صدق تشبه است، و اگر جایی تراشیدن ریش، تشبه نیست، حرام هم نیست.

مجم بندی در اول: با توجه به اینکه:

- الف) «اعفاء» واجب نیست، و این مورد اجماع فقها است.
- ب) از حکم استحبابی «اعفاء» حرمت حلق استفاده نمی شود.
- ج) تقارن بحث تشبه به کفار با این حکم، ظهور قابل اعتمادی را پدید می آورد که بگوئیم حکم به «اعفاء» به علت مخالفت با کفار و عدم تشبه به آنها بوده است.

۱. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص: ۱۲۱





د) مستفاده از روایت‌ها این است که مجوس ریش را می‌زده‌اند و یهود ریش را رها کرده و بیش از یک قبضه می‌کرده‌اند:

می‌توانیم بگوئیم: «کوتاه کردن سبیل و بلند کردن ریش» به نحو مطلق مستحب نشده است بلکه «تشبّه به کفار» حیثیت تقییدیه در آن حکم است و لذا از بلند بودن به اندازه یهود و کوتاه بودن به اندازه مجوس، نهی شده است، به این جهت می‌توان گفت حکم مستفاد از این دسته از روایات، «نهی از تشبّه به کفار» است و این مطلب را می‌توان به نوعی صراحت روایت شماره ۷ (خالقوا المشرکین، و فروا اللّحی و احاقوا الشوارب) و شماره ۱۵ (خالقوهم فحقوا الشوارب، و ألقى اللّحی) دانست. ممکن است اصل تشبّه به کفار هم حکم تعلیقی باشد.

توجه شود که این «نهی» در معنای اعم از حرمت و کراهت استعمال شده است و به معنای «نخواستن» است و لذا اگر در جایی دیگر، ادله‌ای حرمت تشبّه به کفار را ثابت کرد، با این روایات معارض نیست.

ب) روایات مثله:

در دو روایت (یکی از طریق شیعه و یکی از طریق اهل سنت) حلق لحيه را منته دانسته است.

روایت شیعه روایت جعفریات است (شماره ۲۱).

مرحوم خوئی درباره این روایت می‌نویسند:

«و فيه أولاً: أنها مجهولة السند. و ثانياً: أن المثلة هو التثكيل بالغير بقصد هتكه و إهانته بحيث تظهر آثار فعل الفاعل بالمنكل به، و عليه فتكون الرواية دالة على حرمة هتك الغير بإزالة لحيته، لكون ذلك مثلة و المثلة محرمة، فلا ترتبط بحلق اللحية بالاختيار، سواء أ كان ذلك بمباشرة نفسه أم بمباشرة غيره. و ثالثاً: أن اللعن كما يجتمع مع الحرمة فكذلك يجتمع مع الكراهة أيضاً، فترجيح أحدهما على الآخر يحتاج إلى القرينة المعينة. و يدل على هذا ورود اللعن على فعل المكروه في موارد عديدة، و قد تقدمت في مسألة الوصل و النمص و من تلك الموارد ما في وصية النبي «ص» لعلى «ع» قال: يا على لعن الله ثلاثة: آكل زاده وحده و راكب الفلاة وحده و النائم في بيت وحده.»^۱ ***

توضیح:

۱. اولاً روایت سند ندارد.

۱. مصباح الفقاهة (المكاسب)؛ ج ۱، ص: ۲۵۹



۲. ثانیاً: مثله کردن عبارت است از تشکیل (تنبيه و عقاب) فردی دیگر برای هتک حرمت او.
۳. پس روایت دال بر حرمت هتک حرمت غیر از طریق ازاله و لحيه او است و لذا ربطی به اینکه کسی لحيه را به اختیار حلق کند ندارد.
۴. ثالثاً: لعن دال بر حرمت نیست بلکه با کراهت هم جمع می‌شود.

ج) روایات نتف:

۱. چنانکه گفتیم استدلال به روایات «نتف» با مشکلات زیر مواجه است.
اولاً: «نهی از نتف شیب» اختصاص به ریش ندارد.
ثانیاً: «نهی از نتف شیب» مخصوص به موی سفید است و نه مطلق مو.
ثالثاً: «حرمت نتف شیب» ملازمه‌ای با «حرمت حلق آن» ندارد.
۲. مرحوم بلاغی مشکل دوم را با اجماع مرکب (عدم الفرق بین حلق الشیب و حلق اللحيه التي لم تشب) حل کرده است.
درباره مشکل سوم هم می‌توانیم بگوئیم در برخی از روایات تعبیر «نتف» به کار نرفته است بلکه از هر نوع ازاله آن نهی شده است (روایت ۲۵، ۲۶).
درباره مشکل سوم هم می‌توان گفت از حکم به حرمت نتف، استظهار می‌کنیم که علت حرمت نتف «لزوم بقاء ریش» بوده است و این علت در حلق هم جاری است.
۳. درباره اجماع مرکب می‌توان گفت وقتی اجماع بسیط در مسئله قابل قبول نبود، اجماع مرکب هم قابل قبول نیست.
۴. مرحوم صدوق روایتی را از امیرالمومنین نقل می‌کند که حضرت کردن ریش را مکروه دانسته است «كَانَ عَلِيٌّ ع- لَأَيِّ بِجَزِّ الشَّيْبِ بِأَسْأَ وَ يَكْرَهُ نَتْفَهُ»^۱ صدوق در ادامه این «یکره» را به معنی کراهت دانسته است.

۱. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۱، ص: ۱۳۱